

در فکر

در گفت وگویی «وقایع اسرائیلیه»

باتریتا پارسی از پژوهشگران

سیاست خارجی آمریکا مطرح شد

فرار از زندان

شما در مقاله ای که چند ماه پیش نوشته بودید پیش بینی کردید که دور دوم درگیری میان ایران و اسرائیل در راه است، هنوز هم بر این باور هستید؟ و به نظر شما اگر دور دومی در کار باشد هدف اسرائیل از آن چیست؟

بله گفته بودم دور دوم در راه است و به نظر باید منتظر آن باشیم. حمله اسرائیل به دوحه به وضوح زیاده روی بود و برخلاف حتی نسل کشی غزه، بخش زیادی از منطقه را علیه اسرائیل متحد کرد و نشان داد که از نگاه بسیاری از کشورهای عرب، تهدید اصلی نه ایران، بلکه اسرائیل است. این راهم وزیر خارجه عمان علنا گفته و هم من در گفت وگوهای خصوصی از مقامات کشورهای حاشیه خلیج فارس شنیده ام؛ تحلیلی که بر منطق استوار است، نه احساسات. آن ها می گویند: «بسی چالش های ایران ابرازهایی داریم، اما برای مهار تهدید اسرائیل هیچ ابزاری نداریم.» همین نکته، یکی از دلایل مهم واکنش آمریکا و شخص ترامپ به آن حمله بود. حتی پیش ازاین زیاده روی هم جایگاه اسرائیل در میان پایگاه ماگابه شدت سقوط کرده بود و بمباران ایران توسط آمریکا اگرچه فوراً به ضرر ترامپ تمام نشد، اما این برداشت را در میان هوادارانش تثبیت کرد که اسرائیل می تواند آمریکا را به جنگ بکشانند؛ چیزی که جنبش طرف داران ترامپ عمیقاً با آن مخالف است.

وضعیت به نقطه ای رسید که ترامپ دریافت اسرائیل دیگر یک سرمایه سیاسی برای او نیست، بلکه به باری سنگین تبدیل شده است. او حتی در گفت وگویی خصوصی به یکی از حامیان مالی صهیونیست گفت: «مرد من از شما متفردن.» و وقتی نتانیاهو را مجبور کرد طرح ۲۰ ماده ای را بپذیرد، مستقیماً به او هشدار داد: «تو نمی توانی همیشه با تمام دنیا بجنگی.» این جمله معنایی مشخص داشت: ترامپ دیگر نمی تواند؛ مانند گذشته هزینه های سیاسی رفتار اسرائیل را بر دوش بکشد یا همواره نقش ناجی را ایفا کند. اسرائیل از یک شریک راهبردی به یک عامل دردرسر تبدیل شده؛ روندی که در ماه های مه و ژوئن ۲۰۲۵ هنوز آشکار نبود و حمایت از اسرائیل هزینه جدی برای ترامپ نداشت، اما اکنون شرایط تغییر کرده و همین تغییر می تواند موازنه آینده را دگرگون کند.

در گفت وگوهایی که با چند مقام سابق اسرائیلی نزدیک به نتانیاهو داشته ام، آن ها تأیید می کنند که پس از حمله به دوحه و تحولات غزه، انگیزه نتانیاهو برای تشدید تنش بیشتر شده است، زیرا برای فرار از محاکمه و زندان به یک جنگ جدید نیاز دارد. او تنها به دنبال بازگشت جنگ غزه نیست، بلکه قصد دارد تنش پس را به طور کامل نابود کند. فشار سیاسی داخلی نیز او را به همین سمت می راند. از نگاه او، زمانی که جایگاه اسرائیل میان پایگاه ماگا در آمریکا در حال سقوط است، تنها راه بازگرداندن حمایت، ایجاد یک شوک جنگی جدید است؛ جنگی که اسرائیل را دوباره در نقش قربانی قرار دهد و فضای احساسی مشابه

۸ اکتبر را زنده کند. اگر درگیری دیگری آغاز شود، همه می دانند این بار ایران می تواند ضربه ای بسیار شدیدتر وارد کند. همین ضربه پذیری، امکان بازسازی روایت قربانی بودن اسرائیل را افزایش می دهد و می تواند احساسات ضد اسرائیلی در میان هواداران ترامپ را خنثی کند. به همین دلیل، پارادوکس سیاسی بزرگی شکل می گیرد؛ با اینکه جریان ماگا مخالف تشدید تنش است، اما جهت گیری جدید می تواند همان ابزاری



در گفت وگویی با تریتا پارسی از پژوهشگران سیاست خارجی آمریکا مطرح شد

به نظر من این مسئله دو سطح تحلیلی دارد و در خود دولت آمریکا شکافی واقعی دیده می شود. یک جناح بر این باور است که ضعف حزب الله و عقب نشینی ایران یک فرصت راهبردی ایجاد کرده و واشنگتن باید کمک کند تا اسرائیل همونی منطقه ای کسب کند، زیرا چنین وضعی از نگاه آنان می تواند هزینه حضور آمریکا را کاهش دهد. اما در مقابل، گروهی دقیقاً خلاف این برداشت را دارند و معتقدند چیزی به نام همونی مستقل اسرائیل واقعیت خارجی ندارد، زیرا این رژیم بدون حمایت مالی، نظامی و دیپلماتیک آمریکا توان ادامه یک جنگ بزرگ را ندارد.

نمونه روشن آن جنگ غزه بود که اسرائیل بدون پشتیبانی مداوم واشنگتن حتی پنج روز قادر به ادامه اش نبود. آمریکا برای تأمین نیازهای اسرائیل ذخایر تسلیحاتی خود را مصرف کرد، بخشی از تجهیزات اوکراین را بازگرداند و به وضوح نشان داد انکای اسرائیل به آمریکا حیاتی است. بااین حال اگر بحران مهم تری مانند تایوان شکل بگیرد، اولویت آمریکا تغییر کرده و توان حمایت بی پایان از اسرائیل کاهش می یابد. به همین دلیل، تصور همونی اسرائیل افرایق آمیز است. شاید بتواند بر لبنان یا سوریه فشار وارد کند، اما تسلط مستقل بر ایران عملی نیست، در واقع، رفتار تل آویو به جای کاهش دخالت آمریکا، آن را عمیق تر در خاورمیانه درگیر کرده است.

به نظر شما نظیر برنامه هایی را که برای لبنان و سوریه داشتند، برای ایران و یمن هم دارند؟

برای من عجیب است اگر چنین نباشد، زیرا در داخل دولت آمریکا جریانی فعال است که با بلوتون و پمپئو همسو بوده و اکنون به دلیل شرایط منطقه فرصت بیشتری یافته است. هدف این طیف تثبیت همونی اسرائیل است و آنان صراحتاً سلطه اسرائیل را برابر سلطه آمریکا می دانند. بدون توجه به هزینه هایی که این رویکرد برای دیگران ایجاد می کند. در نگاه آنان این پروژه زمانی کامل می شود که ایران و یمن نیز زیر چتر نفوذ اسرائیل قرار گیرند، زیرا بدون مهار ایران نظم مورد تصورشان ناقص است. منطقی هم نیست که همه محدود شوند جز ایران؛ بنابراین از نظر این طیف، توقف در ایران ممکن نیست و ایران هدف بعدی است.

قدرت لابی های صهیونیستی، اسرائیلی و غیر اسرائیلی، در دولت های ایالات متحده چقدر است و آیا میزان این نفوذ و قدرت در سیاست خارجی دولت های دموکرات و جمهوری خواه متفاوت است؟

در مورد لابی نیز اوضاع در هر دو حزب آمریکا نسبت به گذشته به طور چشمگیری تغییر کرده است و دیگر نمی توان با همان الگوهای تحلیلی ده یا بیست سال قبل به آن نگاه کرد. در ایران اغلب این تصور وجود دارد که جمهوری خواهان به طور کامل تحت تأثیر لابی های طرف دار اسرائیل هستند و دموکرات ها کمتر، اما این برداشت ساده سازی شده است و با واقعیت امروز واشنگتن همخوانی ندارد. در ۱۰ تا ۱۵ سال اخیر، ترکیب اجتماعی و فکری احزاب دگرگون شده و زیرساخت های سیاسی جدیدی شکل گرفته که بر نگاه به اسرائیل تأثیر گذاشته است.

پایگاه پیشرو حزب دموکرات در سال های اخیر به صورت قابل توجهی

وقایع اسرائیلیه

سیاسی عظیمی است که کمتر نماینده ای حاضر به پرداخت آن می شود. حتی در دوران اوپاما که روند نزدیکی به کوبا آغاز شد، تحریم ها عملاً لغو نشدند؛ تنها بخشی از دستورات اجرایی تعدیل شد، زیرا لغو واقعی تنها از مسیر کنگره ممکن بود و اوپاما حتی تلاش جدی برای آن نکرد. اما ترامپ دقیقاً در جایی که هیچ کس انتظار نداشت، تحریم های سوریه را برداشت و نشان داد که از نظر او مرزهای تصمیم گیری سنتی وجود ندارد. این اقدام از جهاتی وحشتناک بود، اما هم زمان نشان داد چه سطحی از تغییر، اگر اراده ای غیرمتعارف وجود داشته باشد، ممکن است.

ازاین جهت حذف تحریم ها گرچه برای مردم سوریه مفید بود، اما باید در تهران یک نتیجه استراتژیک تولید کند: آنچه ناممکن تصور می شود، ممکن است تحت شرایطی محقق شود. ایران باید بداند تحریم های ثانویه بدون رفع تحریم های اولیه عملاً کارایی ندارد. بدون اجازه فعالیت شرکت های آمریکایی، شرکت های اروپایی نیز وارد بازار ایران نخواهند شد. تصور انکای صرف به چین و روسیه نیز آینده ساز نیست. این کشورها ظرفیت اقتصادی کافی برای شکوفایی بلند مدت ایران را ندارند. ایران می تواند بقا داشته باشد، اما توسعه نخواهد یافت. نمونه روشن آن مقایسه مسیر اقتصادی ترکیه با ایران در دهه اخیر است؛ روزی ترکیه کوچک تر بود، امروز تقریباً دوبرابر است. تداوم این مدل، نهایتاً به اقتصاد بسته و فرساینده منتهی می شود، چیزی شبیه شوکدشی اقتصادی.

رؤسای جمهوری پیشین، آمریکا معمولاً حاضر نبودند تحریم ها را لغو کنند؛ آنان از تحریم به عنوان ابزار فشار لذت می بردند و آن را بخشی از قدرت سیاسی واشنگتن می دانستند. اما ترامپ برخلاف این الگو رفتار کرد؛ او مایل است دست به اقداماتی بزند که برای بسیاری از سیاست مداران آمریکایی حتی «قابل تصور» هم نیست. نمونه روشن این تفاوت آن است که اگر فردا پزشکیمان اعلام کرد برای دیدار مستقیم و رسمی با واشنگتن آماده است، ترامپ احتمالاً ظرف سه روز مقدمات حضور او در کاخ سفید را فراهم می کند؛ کاری که رؤسای جمهوری پیشین حتی به آن نزدیک هم نمی شدند.

البته ترامپ خواسته هایی دارد که برای ایران پذیرفتنی نیست؛ مانند غنی سازی صفر که از نظر تهران غیرمنطقی و غیرواقع گرایانه است. نکته مهم اما اینجاست: حتی رؤسای جمهوری قبلی اگر هم خواسته ای منطقی ارائه می دادند، باز رابطه با ایران را در حالت فاصله نگه می داشتند. آن ها نه تمایل به عکس یادگاری داشتند، نه جرئت شکستن تابوها را و نه حاضر بودند هزینه سیاسی یک رابطه جدید را بپردازند.

ترامپ اما متفاوت است. او می تواند به همان حدی که مسیر خصومت را تشدید کرد - تا حد بمباران ایران - در جهت عکس هم گام بردارد و به سوی توافق واقعی حرکت کند. از این زاویه هنوز هم احتمال پایان دشمنی با ترامپ بیشتر از هر رئیس جمهور دیگر است. اما در این روند اشتباه اصلی از سمت ایران رخ داد: خواسته های تهران بسیار کوچک بود. پیشنهادهایی مانند تمدید شش ماهه انسپ بک برای ذهن ترامپ اصلاً قابل توجه نیست. او به دنبال «اتفاقی تاریخی» است؛ پروژه ای که بتواند در تاریخ ثبت کند.

برای ترامپ حتی یک توافق هسته ای جدید هم کافی نیست. تنها چیزی که او را واقعاً به حرکت وامی دارد «نرمال سازی» است؛ یعنی پایان رسمی خصومت، او می خواهد بتواند بگوید، من دشمنی چهل ساله را متوقف کردم، من ایران را از جایگاه دشمن به شریک بالقوه

رساندم. در چنین لحظه ای او انعطاف پذیر می شود و آماده است در مسائل دیگر عقب نشینی کند.

اما اگر چهارچوب گفت وگو بر مبنای بازی صفر تعریف شود، غریزه تجاری او به سمت حداکثر فشار می رود.

سؤال اصلی اکنون این است: آیا ایران آماده است نه برای آغوش سیاسی، بلکه صرفاً برای گفتن یک جمله اصلی «بیابید

از دشمنی عبور کنیم؟» زیرا اگر این مسیر انتخاب نشود، احتمالاً دور

جدیدی از رویارویی اجتناب ناپذیر خواهد بود.

در جناح راست نیز به آزمونی رسمی تبدیل می شود؛ امری که همه انتظار داشتندد حدود پنج سال بعد رخ دهد، اما اکنون ممکن است تنها طی یازده ماه تحقق پیدا کند.

به نظر شما نتانیاهو تا کجا می تواند روی سیاست خارجی آمریکا تأثیرگذار باشد و این کشور را به تصمیمات خودش همراه کند؟

اگر در انتخابات نوامبر سال آینده، اسرائیل به آزمون سیاسی اصلی تبدیل شود و وضعیتی مشابه پیروزی مددانی در نیویورک تکرار گردد - باوجود مواضع آشکارا ضد اسرائیلی او - معنایش این است که رأی دهنده آمریکایی اولویت را به سیاست «اول آمریکا» می دهد. مددانی وقتی درباره اسرائیل سؤال می شد پاسخ می داد: «تمرکز من مردم نیویورک هستند» و این دقیقاً همان منطق «اول آمریکا» است؛ یعنی نه اوکراین اولویت است، نه اسرائیل، بلکه رفاه داخلی. نسخه او از این شعار فقط فاقد جنبه هایی بود که ترامپ به آن افزوده است. حال اگر در جناح راست نیز رقابت میان «اول آمریکا» و «اول اسرائیل» شکل بگیرد و گزینه اول پیروز شود، لحظه ای تاریخی رقم خواهد خورد؛ نه فقط درباره نقش لابی های طرف دار اسرائیل، بلکه درباره وزن واقعی نتانیاهو در سیاست واشنگتن. نتانیاهو همیشه مدعی بوده تنها سیاست مداری است که می داند چگونه آمریکا را مدیریت کند و در گذشته واقعاً در تأثیرگذاری بر انتخابات آمریکا کم نظیر بود. اما این بار ممکن است نتیجه برخلاف انتظارش رقم بخورد.

پس به نظر شما انتخابات نوامبر مشخص می کند نتانیاهو هنوز می تواند بر سیاست آمریکا اثرگذار باشد یا نه؟

به نظر من انتخابات میان دوره ای آینده می تواند نقطه ای تعیین کننده باشد. اگر اسرائیل در این انتخابات به آزمون وفاداری سیاسی تبدیل نشود، ممکن است جدول زمانی تغییر کند؛ اما اگر چنین شود، نتیجه آن اهمیت راهبردی خواهد داشت. پیروزی نامزد های «اول اسرائیل» در رقابت های کلیدی، شکستی جدی برای بخش مگا خواهد بود که معتقد است «اول آمریکا» نباید استثنا داشته باشد؛ نه برای اسرائیل و نه اوکراین. برای چهره هایی مانند استیو بن و تاکر کارلسون این اصل باید مطلق باشد. شکست این جریان، ضربه ای بزرگ به جنبش آنان محسوب خواهد شد.

شما در کتابتان (Losing an Enemy)، مدعی شده بودید برجام باعث شد آمریکا یک دشمن را از دست بدهد و می شود به ادامه راه خوش بین بود، حالا و بعد از گذشت یک دهه و باتوجه به اتفاقاتی که افتاده و بمباران ایران توسط آمریکا آیا ایران و آمریکا این خصومت قابل مدیریت است؟

شاید این حرف در نگاه اول متناقض به نظر برسد، اما من واقعاً معتقدم احتمال پایان دادن به خصومت میان ایران و آمریکا با ترامپ بیشتر است تا با هر رئیس جمهور دیگری. دلیل اصلی این باور آن است که ترامپ برخلاف رؤسای جمهور سنتی آمریکا مایل است اقداماتی انجام دهد که معمولاً هیچ سیاست مداری حاضر به پرداخت هزینه سیاسی آن نیست. نمونه روشن آن لغو تحریم های سوریه است؛ اقدامی که بسیاری هنوز نمی دانند تا چه اندازه بی سابقه و تاریخی بوده است. کنگره آمریکا تقریباً هرگز تحریم ها را لغو نمی کند، فقط تحریم وضع می کند و بازگرداندن آن نیازمند سرمایه

در داخل دولت آمریکا

جریانی فعال است که می خواهد وضعیت لبنان و سوریه را برای ایران هم رقم بزند. هدف این طیف تثبیت همونی اسرائیل است و آنان صراحتاً سلطه اسرائیل را برابر سلطه آمریکا می دانند. بدون توجه به هزینه هایی که این رویکرد برای دیگران ایجاد می کند. در نگاه آنان این پروژه زمانی کامل می شود که ایران و یمن نیز زیر چتر نفوذ اسرائیل قرار گیرند